



اصالت

و بقای روح

فاطمه محمدی

امور تربیتی و دبیر منطقه ۱۳ آموزش و پرورش تهران

مرگ و عالم قبر

پس از گرفته شدن جان، روح بالای بدن قرار می‌گیرد. روح مؤمن را به آسمان‌ها می‌برند و روح کافر را به پایین می‌برند. وقتی که جنازه را حرکت می‌دهند اگر مؤمن است صدا می‌زند مرا زودتر به منزلم برسانید و اگر کافر است می‌گوید عجله نکنید، مرا زودتر به قبر ببرید. هنگام غسل دادن اگر مؤمن است در جواب ملک که به او می‌گویند آیا دلت می‌خواهد به دنیایی که بودی برگردی می‌گوید نه، دیگر نمی‌خواهم به تعب و سختی برگردم. روح میت در تشییع جنازه و هنگام غسل حاضر است، غسل را می‌بیند، تشییع کنندگان را مشاهده می‌کند صحبتشان را می‌شنود لذا سفارش شده که در اطراف میت مشغول ذکر و تلاوت قرآن باشند پس از اینکه او را دفن کردند به طوری که بعضی از محدثین از اخبار استفاده کرده‌اند روح علقه دیگری به بدن پیدا می‌کند، مرحله بعد سؤال و جواب در قبر می‌باشد و این مطلب جزء ضروریات مذهب شیعه است. برای دانستن کامل کیفیت این امر در روایات بیان صریحی نرسیده، اما ما در روایات کمابیش این مسأله را می‌یابیم از جمله در جلد سوم بحار الانوار علامه مجلسی فرموده‌اند که از احادیث معتبره ظاهر می‌شود

که سؤال و فشار قبر در بدن اصلی است و روح به تمام یا بعضی بدن برمی‌گردد که قدرت بر فهم خطاب سؤال و جواب داشته باشد، اما از چه سؤال می‌شود؟ در قبر از عقاید و اعمال پرسیده می‌شود اگر توانست جواب دهد دری از سمت بالا باز می‌گردد و تا چشم کار می‌کند به قبرش توسعه می‌دهند یعنی در عالم برزخ که تا قیامت طول می‌کشد در گشایش و راحتی است و اگر از عهده جواب برنیاید دری از جهنم برزخی به روی او باز می‌شود نغمه‌ای از نفخات دوزخ قبرش را آتش می‌زند.

سؤال و جواب در قبر ابتدای پیداشدن نعمت است. علامه مجلسی در حق‌الیقین فرمود: فشار قبر و ثواب و عقاب آن فی‌الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است و از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که فشار قبر در بدن اصلی است و عام نیست یعنی نه اینکه تمام مردم به فشار قبر مبتلا می‌شوند بلکه تابع استحقاق و گناهکاری است و همچنین شدت و ضعف آن بسته به اعمال انسان دارد. از رسول خدا (ص) نقل

شده است که فشار قبر برای مؤمن کفاره‌ای است برای آنچه از او ضایع شده از ضایع کردن نعمت‌های الهی.^۱

ورود به عالم برزخ^۲

شخصیت ما با روح و جان ماست، نه با بدن. این نشان آن است که شخصیت با تغییر جسم عوض نمی‌شود، خود ما هم گاهی با جملاتی که درباره خودمان می‌گوئیم به‌طور ناخودآگاه اقرار به بقای روح داریم مثلاً در سن پیری می‌گوئیم: من در بچگی چنان بودم در صورتی که بدن ما هر چند سال یکبار عوض می‌شود ولی احساس وجدانی ما هیچ عوض نمی‌شود و ما واقعاً در پیری خودمان را همان شخص اول کودکی می‌دانیم و در عوض شدن بدن در «من بودن من» تغییری نمی‌دهد.

از همه اینها گذشته گاهی سالها بدن در قبر پوسیده است ولی همان مرده پوسیده در قالبی سالم به خواب ما می‌آید و مطالب واقعیت‌داری را به ما می‌گوید یا از آینده خبرهایی می‌دهد که بدون کم و زیاد واقع می‌شود یعنی این روح اسیر بدن نیست زمانی که این بدن سالم بود با آن کار می‌کند و اگر متلاشی شد آن روح با کمال استقلال بقاء پیدا می‌کند.

در روایات مختلف داریم که انسان با مردن نیست نمی‌شود بلکه روح او زنده و باقی و مورد خطاب یا لطف یا قهر قرار می‌گیرد. (آیه ۱۰۵ سوره توبه) ارواح مؤمنین که از دار دنیا می‌روند در عالم برزخ به صورت‌های برزخیه مثل و مصور می‌گردند. ارواح کافرین به صورت شیاطین و ملکاتی که در آنهاست و آن ملکات ناشی از صفات بهیمنه آنها می‌باشد در عالم برزخ به همان صورت‌های مثالیه و برزخیه مثل می‌شوند ولی مؤمنین که از دنیا رخت برمی‌بندند پس از مرگ به صورت انسانند نه به

صورت‌های دیگر.^۳ اما شواهدی که می‌توانیم مبنی بر زنده بودن و باقی بودن روح بعد از مرگ ذکر کنیم:

۱- جسد کافران که در جنگ بدر هلاک شده بودند به جاهی انداخته شد. رسول خدا (ص) از بالای جاه آنان را صدا زد و با ایشان گفتگو کرد، از آن حضرت پرسیدند مگر آنها می‌شنوند؟ فرمودند: شما از آنها شنواتر نیستید.

۲- پیامبر اکرم (ص) گاهی به قبرستان آمده و با مردگان سخن می‌گفتند و در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا (ص) با دست مبارک خود بدن مادر حضرت علی (ع) را در خاک سپردند و به او تلقین کردند و اساساً روایت تلقین به میت خود نشانه فهم اوست.

۳- حضرت علی (ع) به هنگام دفن رسول اکرم (ص) و حضرت فاطمه زهرا (س) با آنان گفتگو کرد.

۴- حضرت علی (ع) در پایان جنگ جمل کشته کعب را بلند کرد با او حرف زد. عده‌ای گفتند مگر او می‌شنود؟ فرمودند: بله.^۴

یکی از دلایلی که با مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ رابطه نزدیک دارد و نشان می‌دهد که با مرگ فنا و نابودی مطلق به سراغ انسان نمی‌آید مسأله بقای روح است؛ اثبات وجود روح به عنوان یک حقیقت مستقل (نه یک خاصیت عارضی بدن) این موضوع را روشن می‌سازد که پس از مرگ روح آدمی باقی می‌ماند و مرگ پایان زندگی به معنی مطلق نیست و اثبات این موضوع در حقیقت یک گام بزرگ به سوی اثبات وجود جهان بعد از مرگ و معاد است. ولی برای رسیدن به این هدف باید سه موضوع را جداگانه بررسی کرد؛

۱ - استقلال روح

۲ - تجرد روح

۳ - بقای روح

اما قبلاً ذکر این نکته لازم است که مسأله روح از قدیمی‌ترین و پیچیده‌ترین مباحثی است که فلاسفه و دانشمندان با آن روبه‌رو بوده‌اند و هیچکس نمی‌تواند آغازی برای این بحث بیان کند. زیرا طبق گواهی تاریخ از پنج هزار سال قبل مصری‌ها، و احتمالاً اقوام دیگر به مسأله روح کم و بیش آشنائی داشته‌اند حتی به گفته «آلوسی» دانشمند معروف اسلامی تاکنون در حدود یکهزار قول و نظریه در این مسأله ابراز شده و هرکسی به نوعی از ماهیت روح سخن گفته است.^۵

اما به نظر می‌رسد نخستین چیزی که سبب توجه انسان به مسأله روح شده موضوع خواب و رؤیا بوده است.

انسان حتی انسان قبل از تاریخ در عالم خواب صحنه‌ها و عوالم وسیعی را مشاهده می‌کرد که پس از بیداری هیچیک از آنها را در محیط خود نمی‌دید. انسان با توجه به این مسأله چنین احساس می‌کرد که نیروی مرموزی در وجود او نهفته است که به هنگام بیداری به شکلی و به هنگام خواب به شکل دیگر فعالیت و خودنمایی می‌کند، حتی در موقعی که دستگاه‌های بدن خاموشند و انسان در گوشه‌ای افتاده «او» مشغول فعالیت است. این نیروی مرموز را روح می‌نامند.

به هنگامی که فلسفه به صورت یک «علم مدون» شکل گرفت مسأله روح یکی از مسائلی بود که در صور مباحث فلسفی جاتی برای خود باز کرد. و همانطور که همین مسأله خواب یکی از کلیدهای عالم ارواح است.

نخست اصل مسأله رؤیا و صحنه‌هایی که انسان در خواب می‌بیند خواه وجود خارجی پیدا کند یا نه و به اصطلاح خواه تعبیری داشته یا نداشته باشد و دیگر کیفیت خوابها و رؤیاهائی که انسان می‌بیند و احیاناً پرده از حوادث «موجود» یا در گذشته یا آینده برمی‌دارد.

در اینجا افراد سطحی فوراً خود را راحت می‌کنند و می‌گویند خواب و رؤیا که چیز مهمی نیست همان صحنه‌هایی است که به بیداری می‌بینیم و گاهی هم فعالیت نیروی واهمه و خیال و روشنگر محتویات ضمیر

ناآگاه است.

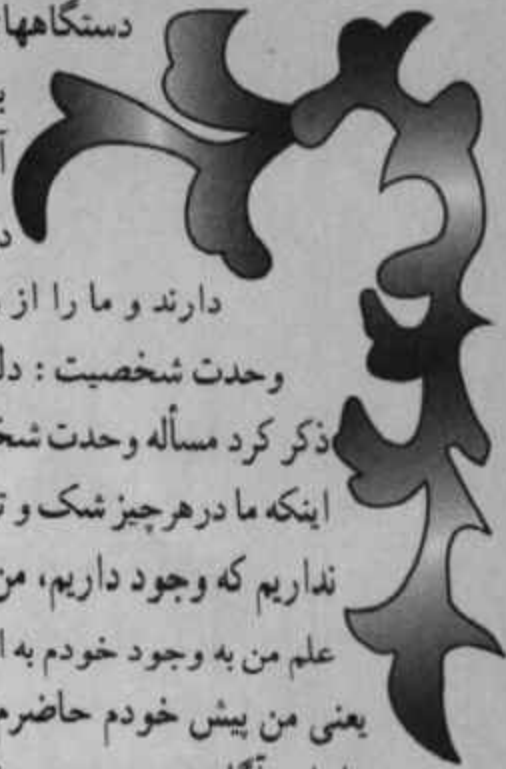
کار نداریم که خواب و رؤیا از کجا سرچشمه می‌گیرد و نتیجه فعالیت چیست؟ و آیا مربوط به گذشته است یا آینده؟ سخن در این است که این صحنه‌های وسیعی که در عالم خواب می‌بینیم لابد جایی در وجود ما دارند. آیا محل آنها سلولهای مغزی ما درون جمجمه است و با این نقشه‌های وسیع روی تابلوی دیگری ترسیم می‌گردد. مثلاً در خواب می‌بینیم دریاغی نشستیم استخر وسیعی با امواج لرزان و زیبایش در وسط باغ به چشم می‌خورد و این باغ زیبا در دامنه کوه وسیع و عظیمی قرار گرفته که شانه‌های آن در آسمان پیش رفته است؛ کار نداریم که این صحنه مربوط به گذشته است یا آینده ولی به هر حال این نقشه ذهنی محلی لازم دارد که همانند یک تابلوی نقاشی در آن محل پیاده شود. آیا محل آن می‌تواند سلولهای مغزی باشد پس خواهیم فهمید که نه. پس محل دیگری وجود دارد که آن را روح می‌نامیم.

به هر حال خواهیم دید که مسأله خواب و رؤیا تا چه اندازه می‌تواند پرده از روی اسرار روح بردارد و نشان دهد که این مسأله همانطور که در آغاز کلیدی برای راه یافتن به منطقه وسیع روح بوده است امروز هم ارزش خود را به عنوان یک دلیل فلسفی و حتی یک دلیل تجربی از دست نداده است. از آن به بعد هر قدر علم و دانش بشر و وسائل فلسفی گسترش یافت دلائل تازه‌ای برای اثبات روح به دست آمد، در اینکه انسان با سنگ و چوب بی‌روح فرق دارد شکی نیست زیرا به خوبی احساس می‌کنیم که با موجودات بی‌جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم، می‌فهمیم، تصور می‌کنیم، تصمیم می‌گیریم، اراده می‌کنیم، عشق می‌ورزیم، متنفر می‌شویم و... ولی گیاهان و سنگها هیچیک از این احساسات را ندارند. بنابراین میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد و آن داشتن روح انسانی است.

سخن از مسأله روح بود و اینکه مادی‌ها اصرار دارند پدیده روحی را از خواص سلولهای مغزی بدانند و فکر و حافظه و ابتکار، عشق و نفرت و خشم، علوم و دانش‌ها را همگی در ردیف مسائل آزمایشگاهی و مشمول قوانین جهان ماده بدانند. ولی فلاسفه طرفدار استقلال روح

دلایلی را برای نفی این عقیده ذکر می‌کنند که در ذیل به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌شود؛ نخستین سؤالی که می‌توان مطرح کرد این است که ادعای ماتریالیست‌ها این است که افکار و پیچیدگی‌های روحی همان خواص فیزیکی و شیمیائی مغزند و باید تفاوت اصولی میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد نبوده باشد زیرا کار معده مثلاً ترکیبی از فعالیت‌های فیزیکی و شیمیائی است و با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهایی غذا را هضم و جذب بدن می‌کند و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است در حالی که می‌بینیم میان این دو فرق بسیار روشنی است. اعمال تمام

بسیار روشنی است. اعمال تمام



دستگاههای بدن کمابیش شباهت به یکدیگر دارند به جز مغز که وضع آن استثنائی است، آنها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است درحالی که پدیده روحی جنبه خارجی دارند و ما را از وضع بیرون آگاه می‌کند.

وحدت شخصیت: دلیل دیگری برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد مسأله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است. توضیح اینکه ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که وجود داریم، من هستم و در هستی خودم تردید ندارم و علم من به وجود خودم به اصطلاح علم حضوری است نه حصولی یعنی من پیش خودم حاضریم و از خودم جدا نیستیم.

بنابراین آگاهی من به وجود خودم به این صورت نیست که عکس از وجود من در ذهنم ترسیم شده باشد. بلکه از این راه که خودم از خودم جدا نیستم به عبارت دیگر آگاهی ما از موجودات خارجی مثلاً از اینکه این کتاب پیش روی ماست خطوط و نقوشی دارد از این راه است که نقشه‌ای از آنها در ذهن ما ترسیم می‌گردد و از این طریق احاطه به وضع خارجی پیدا می‌کنیم اما آگاهی ما از وجود خودمان چنین نیست زیرا همانطور که گفتیم این آگاهی ما از وجود خودمان نقشه و تصویر ذهنی نمی‌باشد، بلکه زائیده این است که ما خودمان پیش خودمان حاضریم. از سوی دیگر این من از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست پس من امروز همان من دیروز همان من بیست سال قبل می‌باشد.

من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخص هستم که بودم و تا آخر عمر همین شخص هستم نه شخص دیگر، اکنون بنشینیم و حساب کنیم ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده است چیست؟

آیا ذرات و سلول‌های بدن ما و یا مجموعه سلولهای مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً در هفت سال یکبار تمام سلولها تعویض می‌گردند زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیونها سلول در بدن ما می‌میرد و میلیونها سلول تازه جانشین آن می‌شود. به‌طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می‌کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجاً نوسازی و تعویض خواهد شد.^۶

اصالت روح و بقای آن پس از مرگ

پس بطور کلی آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد^۷ و «من» واقعی او محسوب می‌شود، بدون جهازات بدنی و هرچه از توابع بدن به‌شمار می‌رود نیست، زیرا جهازات بدنی و توابع آنها به جایی تحویل نمی‌شوند و در همین جهان به تدریج مفهوم می‌گردند. آن چیزی که شخصیت واقعی ما را تشکیل می‌دهد و «من» واقعی ما محسوب می‌شود،

همان است که در قرآن از آن به «نفس» و حیثاً به روح تعبیر شده است. روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقعی انسان است و جاودانگی انسان به واسطه جاودانگی اوست از نظر مقام و مرتبه وجودی درافقی مافوق ماده و مادیات قرار گرفته است. روح یا نفس، هرچند محصول تکامل جوهری طبیعت است اما طبیعت در اثر تکامل جوهری که تبدیل به روح یا نفس می‌شود، افق وجودی اش و مرتبه و مقام واقعی اش عوض می‌شود و در سطح بالاتری قرار می‌گیرد، یعنی از جنس عالمی دیگر می‌شود که عالم ماورای طبیعت است. بامرگ، روح یا نفس به نشئه‌ای که از سنخ و نشئه روح است منتقل می‌شود و به تعبیر دیگر، هنگام مرگ، آن حقیقت مافوق مادی بازستانده و تحویل گرفته می‌شود. قرآن در برخی آیات دیگر که درباره خلقت انسان بحث کرده و مربوط به معاد و حیات اخروی نیست، این مطلب را گوشزد کرده که در انسان حقیقتی است از جنس و سنخ ماورای جنس آب و گل.

درآیه‌ای از قرآن کریم آمده است: «فاذا سویت و نفخت فیہ من روحی» که از آن فهمیده می‌شود روح غیر بدن است و به نفخی ربّانی ساکن این منزل گشته و از مقام علوی خویش هبوط نموده است. و باز در آیه دیگر می‌فرماید «کما بدانا اول خلق نعیده» «همانگونه که اول خلق نمودیم به همان حال برگردانیم».

از این آیه نیز استفاده می‌شود که این طائر قدسی بزودی این منزل تاریک را به جذبه‌ای ربّانی ترک خواهد گفت به همانگونه که اول بار به نفخه‌ای ربّانی در آن سکنی گزیده بود. بنابراین مسأله روح پس از مرگ از امهات معارف اسلامی است. نیمی از معارف اسلامی به اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعدالموت آن استوار است، همچنانکه انسانیت و ارزشهای واقعی انسانی به این حقیقت پابرجا است و بدون آن، همه آنها موهوم محض است. قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فناى بدن می‌داند. برخی می‌پندارند که از نظر قرآن روح و نفسی در کار نیست، انسان با مردن پایان می‌پذیرد، یعنی پس از مرگ شعور و ادراک و رنجی در کار نیست تا زمانیکه قیامت کبری به‌پا شود و انسان حیات مجدد بیابد، تنها آن وقت است که انسان بار دیگر خود را و جهان را می‌یابد. ولی آیه‌ای که صریحاً حیات بلافاصله پس از مرگ را بیان می‌کند دلیل قاطعی است بر رد این نظریه. این گروه می‌پندارند دلیل قائلین به روح، آیه کریمه «قل الروح من امر ربی» است و می‌گویند در قرآن مکرر نام روح به میان آمده درحالیکه مقصود چیز دیگری است، این گروه نمی‌دانند که دلیل قائلین به روح این آیه نیست، در حدود بیست آیه دیگر است و این آیه به کمک آیات دیگری که ذکر روح در آنها آمده که برخی بصورت مطلق (روح) و بعضی به صورتهای مقید (روحنا، روح القدس، روحی، روحاً من امرنا و غیره) آمده است و از آن جمله در مورد انسان به تعبیر «و نفخت فیہ من روحی» آمده است که نشان دهنده این است از نظر قرآن حقیقتی وجود دارد برتر از ملائکه و برتر از انسان به نام روح. ملائکه و انسانها واقعیت «امری» دارند. درحالیکه مجموع آیات روح به

ضمیمه آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» که درباره انسان آمده است نشان می‌دهد که روح انسان واقعیت غیرمادی دارد. از اینجا به نکته ظریف دیگری هم می‌توان پی برد و آن اینکه روح از وجودات عالم امر است و خداوند سبحان در این مورد می‌فرماید:

«وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

«تو را از حقیقت روح می‌پرسند جواب ده روح امر خداست آنچه از علم به شما داده‌اند اندک است.»

امتیازات میان روح و ملائکه

اولین امتیاز میان ملائکه و روح این است که روح موجودی است مجرد که به تمام کمالات حقیقیه مزین گشته و از نقایص و قوه و استعداد مبری و از احتجاب به حجاب زمان و مکان منزّه، در مراتب مختلف عالم امر در سیر و باهمه این احوال می‌تواند از عالم خویش تنزل نموده و به اجسام بنحوی اتحاد یافته و بدون واسطه در جمیع انحاء جسمیت و جهات استعدادی تصرف نماید بخلاف ملائکه که وجودشان محدود به عالم امر است و از افق عالم مثال بافراتر نمی‌نهند. امتیاز دوم میان ملائکه و روح این است که روح به واسطه نزول به این دنیا و اقامت در آن بر دوراهی واقع می‌گردد: راهی که غایتش نیستی و نابودی و راهی که غایتش اقامت در بهشت جاودان و مقام مرگ و مدارج علیا است بخلاف ملائکه که برایشان جز مسیری واحد که همان مسیر سعادت است متصور نیست. فرق سوم ملائکه و روح این است که روح از عوالم امر است و از ملائکه بالاتر است و نوعی سلطه و قیام بر آنها دارد.

در بیان تعداد ارواح و مراتب آن

از بعضی آیات استفاده می‌شود علاوه بر روحی که همه انسانها در آن مشترکند روح دیگری هم هست که مختص به مؤمنان است و روح ایمان نامیده می‌شود. خداوند سبحان در وصف مؤمنین فرمود: «اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه». اینان را خداوند بر دلهاشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی مؤید و منصور گردانیده است» و در آیه دیگری از این روح به کلمه تقوی تعبیر شده که از آن فهمیده می‌شود این روح با تقوی ملازم است: «فانزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و الزمهم كلمة التقوى». «خداوند اطمینان خاطر بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوی ملازم کرد.» در کافی روایتی است مسنداً از ابی بصیر از ابی عبدالله که فرمود، هر قلبی را دو سمع (گوش) است و هنگامیکه بنده‌ای روی به گناه آورد روح ایمان به وی می‌گوید که «بیرهیز» و شیطان به وی گوید: «در کار شو» و هنگامیکه مثلاً بر زن زناکار واقع شد روح ایمان از وی سلب می‌گردد. در آیات دیگری از روح مذکور به نور تعبیر شده مانند آیه شریفه «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و امنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به.» ای کسانی

که به حق گرویدید اینک خدا ترس و متقی شوید و به رسولش ایمان آورید تا خدا شما را از رحمتش دوبهره نصیب گرداند و نوری از پرتو ایمان به قرآن شما را عطا کند که بدان نور راه بهشت ابد ببیمائید.

روح قدسی

از طرف دیگر از بعضی آیات فهمیده می‌شود که انبیاء و رسل الهی مختص به روحی دیگرند غیر از روح ایمان که نور هدایتگر دیگران است کما اینکه روح ایمان نور هدایتگر نفس انسان است. این آیه «و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً فهدى به من نشاء من عبادنا و انك لتهدى الى صراط مستقيم.» «و همانگونه ما روح خود را برای وحی بتو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نفهمیدی که راه ایمان و شرع کدامست و لکن ما آن کتاب و شرع را نور گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می‌کنیم و اینک تو خلق راهدایت خواهی کرد براه راست.» می‌رساند که این روح با افاده علم کتاب و نور ایمان، بر روح ایمان حاکم است بنابراین باید اختلاف این دو روح به شدت و ضعف باشد نه اختلاف به شخص، و تعبیر «و انك لتهدى الى صراط مستقيم» می‌رساند که این روح با روح انسانی نیز اتحادی دارد و از اینجا معلوم می‌شود که حقیقت روح واحد است و اختلاف به درجات ضعف و شدت خواهد بود.

روایات در ارواح پنجگانه

در بصائر الدرجات مسنداً از امام صادق نقل شده که ایشان در جواب سؤال از علم امام (ع) فرمودند: «در انبیاء و اوصیاء پنج روح وجود دارد: روح بدن، روح قدس، روح قوت، روح شهوت و روح ایمان؛ و در مؤمنین چهار روح وجود دارد و فقط روح القدس را فاقدند: روح بدن، روح قوت، روح شهوت و روح ایمان. در کفار سه روح است. روح بدن، روح قوت و روح شهوت.» سپس امام فرمود: «و جسد مادامی که مرتکب گناه کبیره‌ای نشده است روح ایمان وی را همراهی خواهد کرد و همین که مرتکب آن گردد، وی را ترک خواهد گفت. و اما روح القدس اگر در کسی سکنی و مقام گیرد هیچگاه مرتکب گناه کبیره نخواهد گشت.» و در تفسیر عیاشی در ذیل آیه شریفه «یستلونک عن الروح» از تو درباره روح می‌پرسند. از امام باقر و صادق (ع) نقل کرده: «بدرستی که روح خلقی از مخلوقات خداوند است که وی را دید و قوت و تأییدی است که در قلوب مؤمنین و رسل قرار می‌دهد.» از این روایت می‌توان اشعاری به اتحاد دو روح استفاده نمود. در همان تفسیر عیاشی در ذیل آیه مذکور روایتی در جواب سؤال از روح نقل می‌کند که امام فرمود: «همان حقیقتی است که در مردم و جنندگان وجود دارد.»

پرسیدند آن چیست؟ امام جواب فرمود: «از ملکوت، از قدرت است.» در تفسیر قمی از امام صادق (ع) در پاسخ سؤال از آیه مذکور نقل کرده که امام فرمود: «روح مخلوقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل، و این روح با رسول الله (ص) همراه بود و با ائمه (ع) نیز هست و از عالم ملکوت است.» در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) در پاسخ سؤال از روح آمده است: «روح مخلوقی عظیم است که از جبرئیل و میکائیل برتر و با احدی از گذشتگان جز محمد (ص) نبود، و اکنون با ائمه است و ایشان را تسدید می کند و هر آنچه آرزو گردد یافت نشود.» از این روایت استفاده می شود که همان روح مؤید پیامبران (ع) هم ذومراتب است. در تفسیر قمی از امام صادق (ع) و در کافی از امام کاظم (ع) نقل شده که فرموده اند «بخدا قسم ما همان اجازه یافتگان روز قیامتیم. ما همان حق گوینان روز حشریم.» پرسیدند اگر تکلم نمائید چه خواهید فرمود گفتند: «تمجید خدای سبحان نمائیم و به پیغمبرمان درود فرستیم و شفیع شیعیان خویش گردیم و پروردگار ما این مسألت را رد نخواهد فرمود.» این حدیث شریف اشاره به آیه ای دارد که می فرماید: «يَوْمُ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا.» «روزی که روح و ملائکه به صف بایستند و هیچکس را یارای تکلم نیست مگر آنکه از ناحیه حق مأذون باشد و سخن صواب گوید.» و در ضمن اشاره این آیه شریفه به اتحاد ارواح پوشیده نیست.

نموده و اگر حقیقت خود او را برای او تصویر کنند قادر بر تصور آن نبوده و بعید می شمارد که او آنچنان که می گویند بوده است و آنچنان که می گویند می تواند باشد. انسان با چنین ترکیبی که بدن آن ساخته و پرداخته این نظام و دارای احکام و آثار آنست و منطبق با قوانین حاکم در آن، و روح و روان آن هم ساخته و پرداخته و متناسب با همین نظام و آثار آن می باشد چگونه می تواند در یک نظام بالاتر و برتر که سنخ آن غیر از سنخ مادی و احکام آن غیر از احکام عالم ماده است وارد بشود و جزء آن نظام بالاتر گشته و منطبق با موازین آنجا باشد؟ بنابراین هم روح باید خصوصیات و کمالات جدیدی را اکتساب نموده و یک سلسله خصوصیات و معیارها را از دست بدهد و به تعبیر دیگر، تکامل یافته و متحول گردد و متناسب با آن عوالم و احکام و معیارهای آنها باشد و هم جسم و بدن باید خصوصیات و کمالات جدیدی را اکتساب نموده و یک سلسله خصوصیات و آثار را که خصوصیات و آثار عالم ماده و مادی بودن است از دست بدهد و متحول گشته و متناسب با آن عوالم و احکام آنها گردد. روح باید مراحل و عوالم و منازل را طی نموده و باطنی آنها متحول گشته و از سنخ آن عوالم بشود و وارد آنها شده و محکوم باحکام آنها و منطبق با موازین آنها باشد. جسم هم باید مراحل و منازل را طی نموده و باطنی آنها متبدل و متحول گشته و سنخیت با آن عوالم پیدا کرده و وارد آنها شده و جزء آن نظامها گردد و محکوم باحکام آنها و منطبق با موازین آنها باشد و دیگر آن آثاری را که در دنیا داشت نداشته و از نقیصه های دنیوی پاک گردد.

تکامل روح با مرگ و بعد از آن

گاهی بعضیها اینچنین فکر می کنند که روح انسان با توجه به اصل ماهیت و ذات آن که از عوالم فوق مادی است طبعاً هیچگونه احتیاجی به اینکه متحول و متکامل گردد و متناسب با عوالم بالاتر باشد ندارد، و فکر می کنند که روح انسان کاملاً آمادگی ورود به آن عوالم و نظامها یعنی به بهشت و بهشت ها را دارد و اگر نباشد مسأله تعلق به بدن، روح در همان عوالم است و از لحاظ آمادگی و ورود به آنها و بودن در آنها و سیر در آنها و تنعم در آنها را دارد و خلاصه اینکه همین الان روح اگر متعلق به بدن نباشد و از بدن قطع علاقه بکند می تواند در آن عوالم باشد و با آنها بسازد. این فکر بعضیها است و فکر ناصحیحی است و منشأ اشتباه اینها این است که گمان می کنند چون روح موجودی است مجرد و ذاتاً از عوالم فوق ماده است و از سنخ همان عوالم است دیگر هیچگونه نیازی به تحول و تکامل ندارد و بمجرد مرگ آماده ورود به آن عوالم است و به همین جهت هم، تحول و تکاملی بعد از مرگ و قطع تعلق ببدن، برای روح وجود ندارد و روح به همان وضعی که در لحظه مرگ و انقطاع از بدن و از دنیا داشت می ماند و هیچگونه تغییرات و تبدیلات تکاملی و یا حرکت تکاملی برای آن نیست و تکامل و حرکت تکاملی هرچه بوده و هست در همین زندگی دنیوی و نظام مادی بوده و بعد از آن حرکت

لزوم تحول روح و جسم

انسان در زندگی دنیوی، منطبق با قوانین و احکام و آثار عالم دنیا و نظام مادی است. انسان در بافت دنیوی چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی در ارتباط با نظام دنیوی بوده و متناسب با قوانین و سنن و روابط حاکم در همین نظام است. به عبارت دیگر، انسان دنیوی منطبق به قوانین حاکم در دنیا و متأثر از این قوانین و احکام و متناسب با آنهاست. مثلاً در ترکیب بدنی انسان در این نظام، همان قوانین کلی حاکم در نظام ماده حکمفرما می باشد و باز همین ترکیب بدنی دارای احکام و آثاری است که در نظام ماده وجود دارد. از طرفی روح انسان با اینکه از عالم بالاتر و فوق ماده است، در نتیجه ارتباط و تعلق به نظام مادی و ترکیب مادی بدن، رنگها برداشته و بایک سلسله از مفاهیم و معیارها و ارزشها آمیخته و متحد گشته و در حجب یک رشته از تعلقها و عقیده ها و انکارها قرار گرفته است که بالاخره اصالت خود را از دست داده و فاقد تناسب با عوالم بالا و خصوصیات آنها گشته و بصورت یک موجودی که متناسب با نظام دنیوی است درآمده است، تا جائیکه دریافت عوالم بالاتر و احکام و نسبتهای موجود در آنها نه تنها برای روح ناممکن و غیر قابل هضم، بلکه مستبعد هم است تا جائیکه اصل خود و چهره واقعی خود را هم فراموش

تکاملی و تکامل مفهومی ندارد. اینها گاهی فکر می کنند که چون حرکت و تکامل فقط در عالم ماده و نظام مادی وجود دارد، در غیر نظام مادی و آنجا که ماده ای وجود ندارد تکامل هم وجود نخواهد داشت. گاهی هم اینطور فکر می کنند که تکامل و حرکت تکاملی روح انسان با اعمال عبادی و با تکالیف شرعی است و با طی صراط مستقیم عبودیت و انجام وظایف عبادی بر اساس عقاید صحیح و برای تقرب به حضرت حق است که انسان و روح انسان تکامل پیدا می کند و این مسأله، یعنی حرکت عبودی و حرکت در صراط مستقیم دینی و انجام وظایف شرعی است که فقط در زندگی دنیوی و در این نظام است و بعد از مرگ و انقطاع از دنیا و ورود به عوالم دیگر این مسأله هم خاتمه یافته و هر کسی به هر اندازه که در صراط مستقیم دینی موفقیت داشته و کسب کمال نموده و تقرب یافته است در همان حد باقی بوده و دیگر هیچگونه حرکتی بعد از مرگ نخواهد داشت. به عبارت دیگر، بعد از مرگ نه تکلیفی هست و نه حرکتی، نه انجام وظایف عبادی هست و نه تکاملی، نه انجام واجب و ترک حرامی هست و نه حرکت و تکاملی. بعد از مرگ فقط جزای اعمال و نتیجه عقاید و اعمال است و پس این خلاصه و فشرده ای از فکر آنانی است که هرگونه تحول و تکاملی را بعد از مرگ برای انسان انکار می کنند و به تکامل بعد از مرگ معتقد نیستند. به طوری که اشاره شد، نفی تحول روح بعد از مرگ، بر سه اصل، مجرد ذاتی روح و انحصار حرکت و تکامل به عالم ماده و منتفی شدن سبب حرکت و تکامل یعنی تکالیف شرعی بعد از مرگ مبتنی است. باید در نظر داشت حرکت از نظر فلسفی عبارتست از خروج شیئی از قوه به فعلیت به تدریج، و طبعاً هر جا حرکتی باشد قوه و استعداد نیز هست و آنچه حامل قوه و یا قوه هاست ماده می باشد و آنجا که ماده وجود ندارد قوه هم وجود ندارد و حرکت که خروج تدریجی قوه به فعلیت است نیز وجود نخواهد داشت. روح یک موجود مجرد از ماده یعنی یک موجود غیرمادی است و در متن ذات آن ماده و احتیاج به ماده نیست و تعلق آن به ماده برای استکمال است و در دوران تعلق به ماده و به بدن مادی می تواند حرکت تکاملی داشته باشد و در غیر اینصورت، این حرکت به لحاظ نبود ماده مفهومی ندارد. آنانی که حرکت روح در عوالم بعد از دنیا را انکار می کنند از همین رهگذر می باشند. آنان می گویند حرکت استکمالی و تکاملی روح در دوران تعلق روح به بدن مادی و ماده معنی و مفهوم پیدا می کند و در غیر اینصورت، یعنی بعد از قطع این تعلق و ورود به عوالم فوق ماده، به لحاظ فقدان ماده، حرکت بی معنی خواهد بود. قائلین به وجود حرکت برای روح در عوالم فوق ماده، حرکت به این معنی را نمی گویند و منظور آنان حرکت به مفهومی است که برای روح مجرد در عوالم فوق ماده وجود دارد.

تنزلات روح انسان

درست است که روح موجودی است غیرمادی و ذاتاً مجرد است و در اصل مرغ باغ ملکوت است و بلکه بالاتر، در اصل طائر قدسی و از

جبروت است و چهره اصلی آن و اصل آن از همان عوالم جبروت و عوالم قرب بهشت ها است و اگر به اصل ذات آن و چهره اصلی آن نظر بکنیم هیچگونه معطلی نداشته و از سنخ همان عوالم است و نسبت به عالم ماده و مادیات اجنبی است. اما نباید فراموش کنیم و از این نکته غفلت داشته باشیم که چهره اصلی روح انسان و اصل آن موضوعی است و تنزل آن و یا تنزلات آن هم موضوع دیگری است. روح در اصل، از عوالم نور و عوالم قرب و از عوالم قدس و طهارت است ولیکن در تنزلات خود از موطن اصلی خویش و درهبوط خود از منزلت اولی، مراحل و منازل و عوالمی را طی نموده و در آخرین مرحله از تنزل، به عالم ماده و به بدن مادی تعلق یافته است. روح از موطن اصلی و از قرب حضرت حق و از آنجا که بین او و حضرت حق فاصله ای جز اینکه او مخلوق و فقیر و وابسته به حضرت حق و از او قائم به او بوده و حضرت حق خالق او مبدأ او بوده است، وجود نداشته، حرکت نموده و تنزل کرده و عوالم تجرد را پشت سر گذاشته و عوالم مثال را هم طی نموده و تنزل کرده و در آخرین منزل که منزل ماده و بدن مادی است قرار گرفته است. در این تنزل که در حقیقت، تنزلات است، رتبه اصلی و چهره واقعی خود را از دست داده و در هر تنزلی و با پشت سر گذاشتن هر کدام از این عوالم طی شده، قسمتی از کمالات وجودی و خصوصیات اصلی و نوری خود را از دست داده و زیر حجاب قرار داده است. به طوریکه روح انسان در تنزلات خود به ترتیب و حساب شده تنزل نموده است، در برگشت و تکامل و تعالی هم باز به ترتیب و حساب شده پیش می رود و همه منازل را که در تنزل طی نموده است در برگشت و صعود و تعالی هم باید طی بکند و به طوری که روح در تنزل خود در هر عالمی و در هر منزلی قسمتی از کمالات وجودی و وسعه وجودی خود را از دست داده است، در برگشت و صعود هم در هر عالمی و در هر منزلی به قسمتی از کمالات وجودی خود نایل می گردد و به تدریج وسعه وجودی اولی خود را می یابد و آمادگی وجودی برای نیل به موطن اصلی و قرب حق پیدا می کند. نباید مسأله عوالم و منازل را در برگشت انسان به سوی خدای متعال سطحی نگاه بکنیم و متوجه کُنّه مطلب نباشیم اینکه گفته شده است انسان در برگشت بسوی خدای متعال عوالمی را در پیش دارد و عقبانی را باید طی بکند و اول باید وارد برزخ بشود و سپس وارد حشر گردد و بعد از آن مواقف و منازل حشر را بگذرد و میزان و حساب و صراط را پشت سر بگذارد و بعد از عبور از این عوالم به بهشت و بهشت ها و به عالم قرب و لقاء برسد به همین معنی و منظور می باشد و مقصود همان سیر تکاملی و حرکت تکاملی در برگشت و صعود الی الله است. مسأله های برزخ و حشر و مواقف و حساب و میزان را که در پیش داریم هر کدام بجای خود نظام و عالم خاصی است و با ورود به هر کدام از این عوالم سرفصل جدیدی از تحول و تکامل را شروع نموده و وارد نظام جدیدی شده و



نقائصی را کنار زده و کمالات و خصوصیات و موجودیت‌های جدیدی را کسب می‌کنیم. این ساده‌نگری است که این عوالم و منازل را که در پیش روی انسانهاست مانند منازل مکانی و مشابه آن بدانیم و انسان وارد در آنها را مانند انسان وارد در منازل و مکانهای مختلف فرض بکنیم، یعنی این عوالم را عوالم جداگانه و انسان را هم جدای از آنها و غیر مرتبط به آنها و اجنبی نسبت به آنها بدانیم که با حفظ موجودیت دنیوی و خصوصیات روحی و جسمی دنیوی وارد آن عوالم می‌گردد بدون این که کوچکترین تحولی در روح و جسم انسان پیش بیاید و بدون این که انسان خود را منطبق با آنها بکند و به تناسب هر عالمی تحول جدیدی داشته باشد این عوالم و منازل هر کدام بجای خود عالم خاص و نظام مخصوص و دارای احکام و آثار و معیارهای خاصی است و انسان در ورود خود به هر کدام از آنها تناسب لازم را به دست می‌آورد و براساس احکام و آثار و سنن آن به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهد و بالا می‌رود.

تجسم ارواح در برزخ

مفید در «امالی» خود از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند: «هنگامی که خدا روحی را قبض می‌نماید آن روح را به شکلی همانند آنچه که در دنیا داشته، به بهشت می‌فرستد. این ارواح در آنجا می‌خورند و می‌آشامند و هنگامی که شخصی بر آنان وارد می‌شود، آنها را به همان شکلی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند.» و در کافی از «ابی ولاد خیاط» نقل می‌کند که به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت گردم، مردم چنین روایت می‌کنند که ارواح مؤمنین در چینه‌دان پرنندگان سبزرنگی است که در اطراف عرش الهی‌اند. امام فرمود: نه، مؤمن نزد خداوند محترمتر است از آن که روحش را در چینه‌دان پرنده‌ای قرار دهد و لکن آن را در بدنی همچون بدنهای خودشان قرار می‌دهد. در کافی همچنین از امام صادق (ع) نقل شده که «ارواح به همان شکل جسدهایشان به درختی در بهشت قرار می‌گیرند، همدیگر را می‌شناسند و از یکدیگر راجع به افراد می‌پرسند و هر زمان روحی از ارواح نزدشان می‌آید به هم می‌گویند: رهائش کنید. چه او اکنون از نزد هول و هراسی عظیم سررسیده است. سپس از او می‌پرسند فلانی چه کرد؟ اگر پاسخ گوید او را زنده ترک گفته‌ام، بدو امید بندند و اگر پاسخ دهد که او مرده است، گویندها! فروافتاد، فروافتاد (یعنی در جهنم).»

حرکت روح و جسم انسان

انسان که مرکب از جسم و روح است و روح براساس اتحادی که بین آنها هست مرتبط به یکدیگر هستند، در زندگی دنیوی خود در مسیر انتخابی خود پیش می‌رود و بجائی می‌رسد که تحول دیگری را که

یکی از سرفصلهای موجود در حرکت اوست آغاز می‌کند، در این تحول که جسم و روح هر دو با هم شروع می‌کنند بظاهر افتراق وجدائی بین جسم و روح پیش می‌آید و تعلق روح به بدن بنحوی که بود از بین می‌رود. روح با قبض و اخذ الهی بتوسط ملک یا ملک‌ها مقبوض و در نظام دیگری که نظام مخصوص روح است وارد می‌گردد و در آن نظام باقی بوده و براساس مسیر انتخابی خود در دنیا و برطبق موجودیتی که در زندگی دنیوی اکتساب نموده است به سیر و حرکت خود در نظام ارواح ادامه می‌دهد.

سنخیت روح و بدن

ذرات بدنی هر انسانی دارای یک ارتباط تکوینی با روح و با یکدیگر هستند، این ارتباط معلول اتحادی است که در زندگی دنیوی با تعلق روح به بدن پیش می‌آید یعنی با تعلق روح به بدن در دنیا اتحاد خاصی بین روح و بدن بوجود می‌آید و با گذشت زمان و ادامه این تعلق تا آخر عمر دنیوی هر انسان، این اتحاد خاص شدیدتر و کاملتر شده و تثبیت می‌گردد و در نتیجه ارتباط و سنخیت مخصوصی بین روح و بدن تحقق می‌یابد اتحاد بنحوی است که در اثر آن می‌بینیم آثار و خصوصیات روح در بدن و بالعکس آثار بدن و خصوصیات آن در روح اثر می‌گذارد و از یکدیگر متأثر می‌باشند یعنی آثار و خصوصیات از بدن در روح و آثار و خصوصیات از روح در بدن پیاده می‌گردد در نتیجه یک نوع سنخیت مخصوص بین هر روح و بدنی تحقق می‌یابد و یک نوع هم‌رنگی پیدا می‌کنند.

این سنخیت یک سنخیت تکوینی و واقعی است که بین روح هر انسان و بدن او موجود است سنخیتی که با جداشدن روح از بدن و فاصله افتادن بین این دو از میان نمی‌رود و بجای خود محفوظ است.

رابطه ارواح برزخی با این جهان

از نظر علم و دین ثابت شده که انسانها وقتی که از دنیا رفتند، ارواح آنها گهگاه با این جهان، ارتباط برقرار می‌کنند، و دانشمندی نیز در این دنیا هستند که از طرق علمی و تجربی و هیپنوتیسم، با ارواح گذشتگان ارتباط می‌گیرند. بعنوان نمونه: «جیمس، آرثر، خندلای» رئیس اتحادیه روحی لندن در کتاب خود، «تاکرانه‌های عالم اثیری» (ارتباط علمی با ارواح) پس از نقل سه حادثه در مورد ارتباط با ارواح می‌نویسد: «این حوادث سه‌گانه، جزء ۳۴ حادثه‌ای است که من آنها را تحت رقم (۱/۳) یادداشت کرده‌ام.»

در این کتاب مطالب علمی و شواهد زنده در مورد ارتباط با ارواح مردگان، و زندگی بعد از مرگ آمده که شاهد زنده علمی در جهان دانش امروز بر صحت عقاید اسلامی، و وجود عالم برزخ است به‌طور کلی از مجموع چنین استفاده می‌شود که ارواح انسانها بعد از مرگ، به کلی از

این عالم بیگانه نمی‌شوند، بلکه از وضع این جهان، کم و بیش آگاهند. در اینجا به ذکر چند روایت و واقعه که نشان دهنده ارتباط ارواح گذشتگان با این جهان است می‌پردازیم: امام صادق (ع) فرمود: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ، وَيَسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْسِرُهُ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْسِرُهُ وَيَسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ.** «همانا مؤمنی که از دنیا رفته به دیدار خانواده خود می‌آید و خوبیها و خوشیهای خانواده‌اش را می‌بیند و خوشحال می‌شود ولی کافر تنها بدیها و ناخشنودیها را می‌نگرد و خوشیها را نمی‌بیند و غمگین می‌شود.» عبدالله بن سلیمان می‌گوید: از حضرت صادق (ع) در مورد زیارت قبرهای مسلمین، سؤال کردم. فرمود: «در روز جمعه کنار قبر آنها برو و آنها را زیارت کن، چه آنکه هر کس از آنان در ضیق و تنگنا باشد بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب، گشایشی در کار آنها ایجاد می‌شود، از این رو در این روز هر کس به زیارت آنها رفته، آنها آگاه می‌شوند ولی پس از طلوع خورشید آنها رها می‌شوند و دیگر قدرت بر دیدار اهل خود را ندارند.» بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط ارواح در جهان برزخ با جهان دنیا به قدری تنگاتنگ است که آن ارواح پیاپی از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند بهره می‌گیرند، و کسانی که به نیت آنها کار خیری انجام می‌دهند بهره آن بی‌درنگ به آنها می‌رسد.

ارتباط و اشراف ارواح به زنده‌های دنیا

با توجه به ماهیت عالم برزخ و احاطه و اشراف آن به عالم ماده ارواح انسانها در آن نظام با اختلاف مراتب و درجات و به تناسب منزلت و مرتبت وجودی، با عالم ماده و با انسانهای موجود در عالم ماده و مخصوصاً با نزدیکان و اهل خود در ارتباط بوده و به آنها اشراف دارند.

هر انسانی به لحاظ خصوصیات وجودی و اکتسابی خود که در حیات دنیوی کسب نموده است، بعد از مرگ و ورود به برزخ دارای وضع خاصی بوده و برای هر کسی حساب مخصوصی به مقتضای نظام برزخی باز می‌شود. اگرچه، در یک تقسیم بندی کلی انسانها در برزخ به سه دسته اهل تمحیض ایمان، اهل تمحیض کفر و متوسطین تقسیم می‌شوند ولی با توجه به خصوصیات هر انسانی می‌توان گفت که افراد هر کدام از این سه دسته از نظر وضع خاص برزخی نیز با یکدیگر فرق داشته و برای هر فردی وضع خاص و عالم خاصی وجود دارد. بر اساس وضع خاص و عالم بخصوص هر کسی در نظام برزخی، و بر اساس مرتبت و منزلت هر کسی در آن نظام است که هر کسی از احاطه و اشراف و ارتباط خاصی با عالم دنیا برخوردار بوده و با دیگران فرق پیدا می‌کند. پیداست که صاحبان منزلتهای بالاتر وجودی و صاحبان کمال از مؤمنین و صالحین به مقتضای سعه وجودی و احاطه‌ای که دارند از احاطه و اشراف وسیعتر و ارتباط بیشتری نسبت به عالم دنیا و انسانهای در حال حیات و نزدیکان خود برخوردار بوده و بطور کلی نسبت به عالم ماده احاطه بیشتری دارند. اما

کفار و اهل ضلال که فاقد کمال وجودی هستند از ارتباط و احاطه‌ای که برای اهل ایمان و صلاح هست محروم بوده و اگر ارتباطی با عالم دنیا داشته باشند مسلماً ارتباطی نخواهد بود که از کمال سرچشمه گرفته و برای یک انسان از کمالات و از نعمتها و موهبتهای الهی محسوب می‌شود. بلکه ارتباطی خواهد بود که از ظلمات آنها سرچشمه گرفته است یعنی ارتباطی خواهد بود که خود بجای خود، نوعی عذاب است و همانند نظر کردن آنان در قیامت به بهشت و نعمتهای اهل بهشت است که نه از باب صلاحیت داشتن آنان به برطرف شدن حجب و مشاهده عوالم قرب بوده بلکه، این خود نوعی عذاب است و برای ازدیاد حسرت کوبنده‌تر از هر عذاب دیگر است. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که منظور از ارتباط انسانهای برزخی با انسانهای در حال حیات و با اهل و نزدیکان، علم و اطلاع به آنان و وضع و حالات آنانست و نه ارتباط دیگر و بنحوی که انسانهای زنده و نزدیکان و غیره بفهمند و بدانند، منظور ارتباط علمی و ارتباط احاطه‌ای است و نه غیر آن.

تجرد روح انسان

انسان باستناد آنکه خویشتن را با علم حضوری می‌یابد و اشیاء دیگر را از راه اندیشه و تفکر ادراک می‌کند دارای حقیقتی مجرد و غیر مادی است بنام روح که هرگز احکام ماده و قوانین مادی در او راه ندارد و مرگ و نابودی نیز که از آثار و لوازم ماده است در حریم روح مجرد رخنه نمی‌کند. بنابراین مرگ انسان جز رهایی روح از قفس تن و انتقال از این جهان به عالم دیگر نخواهد بود و معاد به معنی زنده نمودن روح نیست بلکه به معنی تعلق جدید همان روح زنده به بدن می‌باشند، و چون جریان تجرد روح در تبیین معاد سهم به‌سزایی دارد و طرح فلسفی آن در این بحث گرچه سودمند است ولی میسر نیست لذا بیان آن را با شواهد قرآنی بسنده می‌دانیم. قرآن کریم هدف والای رسالت پیامبران را تهذیب نفس و تزکیه جان انسان می‌داند و این مهم جز با شناخت روح میسر نیست زیرا بدون معرفت نفس چگونه می‌توان در تهذیب آن کوشید و در تزکیه آن مجاهدت ورزید؟ بنابراین نمی‌توان پذیرفت که این کتاب که مبین تمام معارف بشری است در باب معرفت روح ساکت بوده و چیزی روشن در این زمینه نیاورده باشد زیرا اگر انسان خود را شناخت چگونه می‌تواند جهان خارج از خود را بشناسد و اگر قرآن انسان را به خودش معرفی نکرده باشد چگونه می‌تواند جهان هستی را به وی بشناساند؟ به همین جهت پیامبر (ص) فرمود: **«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.»** هر کس خود را شناخت خداوند خویش را هم شناخته است و فرمود: **«أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بَرَبَّهُ.»** هر کس خود را بهتر بشناسد پروردگار خویش را بهتر شناخته است چون هر کس خدا را فراموش کند خود را نیز فراموش خواهد کرد: **«نَسُوا اللَّهَ**



فَأَنسِيهِمْ أَنفُسَهُمْ» خدا را فراموش کردند خداوند هم آنان را از یاد خودشان برد. وقتی از پیامبر اکرم (ص) درباره روح پرسش کردند جوابی که برابر وحی آسمانی داد این بود که روح از سنخ امر خداوند است و قرآن امر پروردگار را از عالم ملکوت یعنی از جنبه بیوند و ارتباط هر موجودی به خداوند جهان می‌داند و آن را منزّه از زمان و برتر از تدریج معرفی می‌کند. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» «امر ما یکی بیش نیست.» و تحقق آن را به مجرد اراده پروردگار می‌داند بدون دخالت چیز دیگر و بدون توقف به شرایط مادی و اسباب استعدادی و مانند آن: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. تنها معرف امر پروردگار این است که هر گاه چیزی را اراده کند به آن بگوید، باش و می‌شود. پس خدایی که ملکوت و جنبه ارتباط تحقق هر چیزی بدست اوست منزّه از هر گونه تدریج و مادیت و نظائر آن می‌باشد و بسوی او باز گردانده می‌شوید. این خطاب «کن» چون تکوینی است نه مانند دیگر خطابه‌های قراردادی، زمینه پیدایش مخاطب را فراهم می‌کند، یعنی در خطاب تکوینی مخاطب به مجرد خطاب تحقق پیدا می‌کند ولی در خطابه‌های اعتباری تا مخاطب تحقق نیافته باشد خطاب جدی نخواهد بود. بنابراین روح از سنخ امر پروردگار است که تنها اراده خداوند در پیدایش آن کافی می‌باشد. اکنون که نظر قرآن کریم با شواهد گذشته درباره روح بطور فشرده معلوم شد می‌پردازیم به برخی از دلائل تفصیلی تجرد روح: ۱- «وَمَنْ وَرَثَتُمْ يَرْزُقُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» یعنی افرادی که در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند در پیش روی خویش عالم برزخ و واسطه میان دنیا و آخرت دارند که تا روز برانگیخته شدن ادامه دارد و این انتقال جز با تجرد روح قابل توجیه نیست، زیرا هر فردی در هر حالت که بمیرد، خواه چیزی از ذرات بیکرش بماند یا نماند، او به عالم برزخ منتقل خواهد شد و برزخ که از آن به عالم قبر نیز تعبیر می‌شود زندگی متوسط بین دو عالم می‌باشد و مرگ یک مرز عدمی مابین دنیا و آخرت نیست که انسان با مردن معدوم و سپس در معاد زنده شود. یعنی مرگ در فرهنگ قرآن وفات است نه قوت، و فرق میان این دو آنست که فوت نابودی و زوال است، ولی وفات اخذ تام و انتقال از عالمی به عالم دیگر می‌باشد، چون تمام حقیقت انسان هنگام مرگ در اختیار فرشتگانی قرار می‌گیرد که مأمور توفی و استیفاء جان انسان می‌باشند، بنابراین چیزی از حقیقت انسان با مردن از بین نمی‌رود تا نیازی به اعاده آن باشد بلکه مرگ سیر تازه و سفر جدیدی است که انسان آن را به پایان می‌برد تا به مقصد نهایی برسد. ۲- از سوی دیگر انسان تبه‌کار نیز به مجرد مردن وارد شعله‌های آتش می‌شود، گرچه در امواج دریای توفنده غرق شود: «مِمَّا خَطَبْتُمْ أَهْمُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا النَّارَ.» یعنی قوم نوح در اثر تبه‌کاریهای ممتد و طغیانهای طولانی به کام طوفان فراگیر غرق گشتند و وارد آتش شدند و این همان آتش برزخی است که

در درون دریای خروشان همه مشتعل است: «وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ. النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا... فرعونیان پس از مرگ هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه می‌شوند. بنابراین اگر روح انسان مجرد نباشد و بعد از رهایی بدن حیات دیگری با نظام خاص نداشته باشد مجالی برای عذاب نخواهد بود. مخصوصاً غذایی که به عنوان آتش برزخی باشد که در درون طوفان هم زبانه می‌زند، همچنین افراد وارسته اگر در درون خرمنی از آتش سوخته شوند به محض مردن و رهایی روح از بدن وارد بوستانی از بوستانهای بهشت خواهند شد: قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ. النَّارُ ذَاتَ الْوُقُودِ. أَذْهَبَ عَلَيْهِمْ قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ. گروهی از مؤمنین به ستم طاغوتیان عصر خود در کانهایی از آتش معذب و طعمه امواج آتش شدند و با توجه به این اصل دینی که مؤمنان پارسا پس از مرگ به بوستانهای بهشت برزخی منتقل می‌شوند آن گروهی که به آتش ستم طاغوتیان سوختند پس از مرگ بدون فاصله وارد باغستانهای بهشت برزخ شده‌اند و این نشانه تجرد روح و حیات پایدار آنان بعد از رهایی از این عالم و انتقال آنها به جهان دیگر با نظام مخصوص به آن عالم می‌باشد».

برخی نکاتی که در برهان تجرد روح مطرح است

- ۱- چون حد وسط در این برهان تجرد روح است و هر برهان به مقدار حد وسط خود نفوذ دارد بنابراین قلمرو دلالت این برهان همانا ضرورت معاد انسان و هر چیزی است که روح مجرد دارد و شامل غیر آنها نمی‌شود پس نمی‌توان معاد کل جهان آفرینش یا جهان حرکت و منطقه نفوذ تحول و دگرگونیهای مادی را با این دلیل اثبات کرد یعنی با این برهان می‌شود ثابت کرد که انسان و هر موجودی که روح مجرد دارد وارد نظام دیگر و جهان دیگر می‌شوند ولی نمی‌توان اثبات نمود که کل نظام موجود به یک نظام خاص دیگری تبدیل می‌شود.
- ۲- چون اساس این برهان تجرد روح است و وجود شیء مجرد به اتکا قدرت لایزال الهی از بین نمی‌رود زیرا موجود مجرد به غیر از مبدأ فاعلی که همانا موجود مجرد دائمی است نیازی به مبدأ دیگر یعنی مبدأ مادی ندارد تا در نتیجه تغییر آن مبدأ مادی، دگرگون گردد. بنابراین زندگی انسان پس از رهایی از دنیا برای او قطع خواهد بود، نه تنها به عنوان یک آینده احتمالی و ممکن بلکه به عنوان یک آینده حتمی و ضروری، و این همان تعبیر عمیق قرآنی است که از قیامت و آینده انسان به عنوان «لَارِبِّ فِيهِ» نام می‌برد یعنی هیچ شکی در تحقق قیامت نیست بنابراین در برهانهای قیامت هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد».
- ۳- چون انسان تنها روح مجرد نیست، بلکه ترکیبی است از روح مجرد و رقیقه آن که جسم است بنابراین در تمام مراحل دنیا و برزخ و قیامت انسان دارای هر دو جنبه خواهد بود که در هر حقیقت در هر مرحله مناسب با نظام حاکم بر همان مرحله می‌باشد، ولی با توجه به این نکته که جنبه جسمانی انسان بعد از مرگ تابع جنبه روحانی او خواهد

بود، گرچه در دنیا هم بدن تابع روح است، زیرا نه انسان دارای دو حقیقت اصیل است یکی حقیقت اصیل روح و دیگری حقیقت اصیل بدن و نه آن که اصل انسان را بدن او تشکیل می‌دهد که روح تابع آن باشد، بلکه اصل انسان را روح مجرد او تشکیل می‌دهد و بدن تابع این حقیقت و فرع این اصل است. لیکن این اصالت روح و تبعیت بدن در قیامت روشن‌تر و ثابت‌تر خواهد شد، و چون حقیقت انسان ترکیبی است از یک اصل که روح است و یک فرع که همان بدن اوست پس وقتی مرگ فرا می‌رسد اصل، یعنی روح، بدن را رها می‌کند لذا بدن فرسوده می‌شود. نه آن که فرع یعنی بدن، در اثر فرسودگی خود، روح را بیرون می‌کند. خلاصه آن که بدن در همه مراحل زندگی مخصوصاً در قیامت تابع روح و به منزله فرع است و جان انسان در حقیقت اصل او خواهد بود، لذا هر انسانی در قیامت بصورتی محسوس می‌شود که مطابق خصوصیت‌های روحی و ویژگی‌های درونی او باشد و صورتهای گوناگون قیامت تابع سیرتهای مختلف می‌باشند.

۴- همان طوری که تجرد روح می‌تواند بیانگر ضرورت معاد و حتمی بودن قیامت باشد می‌تواند تبیین‌کننده آنچه در متون اسلامی به‌عنوان برزخ و حیات متوسط بین دنیا و آخرت یاد شده باشد، یعنی برزخ را که خود یک قیامت کوچکی است با استفاده از تجرد روح می‌توان توجیه نمود.

دلایلی بر وجود روح مجرد

دلیل ۱: یکی از مسایل و موضوعاتی که از آثار وجودی انسان است و با خلاصه شدن انسان در همین بافت مادی مخصوص قابل توجیه نبوده و با موازن مادی امکان تفسیر آن نیست، ادراک کلیات است. هر انسانی براساس یافته‌ها و ادراکات حسی و بر پایه تجربیات خود به تجزیه و تحلیل پرداخته و کلیاتی را از یافته‌های حسی و تجربی خود انتزاع می‌کند. کلیاتی که یک سلسله واقعیت‌ها هستند و بالاتر از ماده و زمان و مکان می‌باشند و ثابت و دائمی بوده و متغیر و مبتدل نیستند. قسمتی از معلومات و ادراکات انسان، همین کلیات هستند و براساس همین معلومات کلی، حرکت‌های فکری و نتیجه‌گیریها می‌شود و بدنبال آن اراده‌ها و حرکت‌های عملی تحقق می‌یابد. از باب مثال: انسان از طریق حسی، یعنی لمس، بسوزانیدن آتش می‌رسد و آن را می‌یابد و با تکرار شدن این ادراک حسی، شروع به تجزیه و تحلیل می‌کند و از این موارد مکرر جزئی، یک مسأله کلی و یک واقعیت کلی و یا قانون کلی را با تجرید از خصوصیات فردی و زمانی و مکانی و مادی انتزاع نموده و برداشت می‌کند و آن این است که «آتش می‌سوزاند». این مسأله کلی یا واقعیت کلی، در همه موارد جزئی وجود دارد. انسان همین واقعیت را از این خصوصیات که در ظرف ادراک حسی آمیخته به آنهاست تجرید می‌کند و صورت مجرد این واقعیت را که مجرد از ماده و لوازم آن و مجرد از خصوصیات فردی و زمانی و مکانی است نائل می‌شود. بنابراین به این

نتیجه می‌رسیم که ادراک‌های مختلف موجود در انسان به‌عنوان قسمتی از آثار وجودی انسان با موازن مادی و خلاصه کردن انسان در ترکیب مادی قابل تفسیر نیست، و بلکه حاکی از این است که در انسان غیر از این ترکیب ظاهری ماده، حقیقت دیگری که اینها از آثار وجودی همان حقیقت است وجود دارد که روح مجرد می‌نامیم.

دلیل ۲: یکی دیگر از موضوعات و مسائل مشکل که از آثار وجودی انسان بوده و قابل توجیه و تفسیر مادی نیست علم انسان به خود و به «من» خود است. این علم به نفس که برای هر انسانی هست و علم حضوری است زیرا که انسان، خود نزد خود حاضر است نه صورتی از خود، مسأله‌ای است که با خلاصه کردن انسان در همین ترکیب فیزیکی خاص به هیچ وجه تفسیربردار نیست. در این علم، عالم و معلوم همان چیزی است که با کلمه «من» از آن تعبیر می‌آوریم و «من» انسان به «من» خود علم پیدا می‌کند. در این علم هیچ گونه احتیاجی به ابزار و آلات مادی و عصبی نیست و این علم و درک مانند بعضی از ادراک‌های دیگر بتوسط عضوی از اعضاء نمی‌باشد.

حشر حیوانات

حیوانات هر کدام حشرشان به همان روح کلی که مدبر آنهاست خواهد بود، و بنابراین رب النوع یا آن ملکی که آنها را اداره می‌کند و از آنها پاسداری می‌نماید مرجع و معاد آنان بوده و برخی از حیوانات که غذای انسان می‌شوند مندرک و فانی در انسان می‌گردند. وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ، أُمَّتُكُمْ مَا قَرَّبْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَيَّ رُجُوعُهُمْ يَحْشُرُونَ. «و هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای نیست که به دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها امت‌هایی هستند مانند شما، ما در کتاب تکوین و عالم هستی از آفرینش هیچ چیز کوتاهی نکردیم و سپس بسوی پروردگارتان محسوس می‌شوید.» معاد حیوانات نیز مانند معاد انسان و شیاطین به همان نقطه بدأ وجودشان است و در موقع بازگشت بسوی خدا به همان نقطه‌ای که در عالم ملکوت از آنجا نزول کرده‌اند، و ماهیت وجودی آنها از آنجا اندازه‌گیری و تقدیر شده، و سرشت آنها از آنجا بوده است به همان نقطه بازگشت می‌کنند، و در همانجا فانی می‌گردند.

بنابراین حشر هر طایفه و هر دسته از حیوانات مختلفه در همان ملک خاص و روح کلی است که به زبان فلسفه رب النوع آنها بوده است. و آن فرشته نیز در روح کلی بالاتر، و آن روح کلی نیز همچنین تا فنا در ذرات اقدس حضرت احدیت که محل فنا و بازگشت و حشر جمیع موجودات است.

صدرالسمتالهیین درباره حشر نفوس

حیوانیه فرموده است: «این نفوس

در وقت مرگ و فساد اجسادشان، هر

نوع از آنان رجوع می‌کنند به همان

مدبّر عقلی خودشان که ربّ النوع قالب و طلسمشان و مصوّر و هیكلشان و صورت عقل و معقول آنها هستند.»

حشر نباتات

نباتات چون دارای قدری حیات و شعور هستند همانطور که از بعضی از افعال و آثار آنها هویداست، لذا از قوای جمادات از نقطه نظر تقسیم‌بندی مراتب وجودیه قویتر هستند به همین مناسبت در سه مرتبه از کارشان که تغذیه و تنمیه و تولیدمثل باشد به آنها اسم نفس اطلاق شده است و بنابراین حشر آنها نزدیک به حشر حیوانات است و لذا در همین وجود طبیعی خود مراحلی از کمال را طی می‌کنند و به همان مبدأ فعلی که در وجود آنان، حکم قوه محرکه و مدبّره را دارد نزدیک می‌گردند. و بعضی از آنها که در نطفه‌ها ساری و جاری می‌شوند در مراحل ترقی و استکمال، به مقام حیوان نزدیک می‌شوند. و بعضی از آنها که از اینجا قدمی فراتر نهاده، و در نطفه انسان می‌روند به مقام انسان نزدیک می‌شوند، و بنابراین حشر آنها اتم و قیامتشان در پیشگاه خداوند در روز قیامت اقرب خواهد بود.

حشر و معاد شیطان و جن و کافران

سوم معاد و حشر آن نفوس جزئیّه‌ای است که تدبیر موادی از این عالم را می‌کنند و آن نفوس خیالیّه هستند که به اجرام از قبیل دود یا آتش تعلق می‌گیرند، مانند شیاطین و اجانین و بعضی از نفوس انسان چون کفار منکر و سرسخت. فرق شیطان با انسان و حیوان این است که انسان و حیوان لباس مادّی از زمین و خاک است ولیکن شیاطین از آتشند، و اجانین از گاز و دود می‌باشند. ولیکن نفس دارند و جان دارند مثل اینکه ما بدن داریم و جان داریم. معاد آنها هم کان آتش و معدن و روح حرارت و گداختگی است «در قرآن کریم، داریم: وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» کسی را که خداوند هدایت کند او راه یافته است، و کسی را که گمراه کند دیگر غیر از خدا هیچ دوستان و اولیائی برای او نخواهی یافت و چون در روز قیامت آنها را محسوس گردانیم صورت و سیمای آنها را کر و کور و لال خواهیم کرد ماوی و مسکن آنها دوزخ است و هر وقت آتش بخواهد خاموش گردد، ما آن آتش را برافروخته‌تر می‌گردانیم.» چون در دنیا به واسطه پند و اندرز گهگاهی نفس آنان میل به آرامش می‌نمود که ناگهان دوباره به فتنه و فساد مشغول می‌شدند و حقاً اگر توبه می‌نمودند آن آتش جهنّم که خاموش می‌شد برای بار دیگر افروخته نمی‌گشت. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» و هر آینه به تحقیق که ما خلق کردیم برای جهنّم بسیاری از افراد جنّ و انس را.»

«وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» و به تحقیق که طایفه جنّ می‌دانند که آنها در پیشگاه خداوند برای عرض و حساب حضور خواهند یافت.» آری این بعضی از آیات قرآن کریم بود که دلالت بر حشر طایفه جنّ داشت. کما اینکه بعضی از آنها نیز دلالت بر حشر طایفه انسان داشت و گفتیم که این افراد که به جهنّم عرضه داشته می‌شوند، حشرشان در همان روح آتش و دخان خواهد بود.

منابع و مأخذ

- ۱- انسان از آغاز تا انجام؛ علامه سید حسین طباطبایی ترجمه و تعلیقات، صادق لاریجانی آملی
- ۲- مبدأ و معاد؛ آیةالله جوادی آملی
- ۳- معاد یا بازگشت به سوی خدا؛ محمد شجاعی
- ۴- عالم برزخ در چند قدمی ما؛ محمد محمدی اشتهاردی
- ۵- زندگی جاوید یا حیات اخروی؛ استاد مرتضی مطهری
- ۶- معاد؛ آیةالله سید عبدالحسین دستغیب
- ۷- معاد و خداشناسی؛ سید حسین حسینی طهرانی
- ۸- وجود بقاء روح و زندگی پس از مرگ - معاد؛ ناصر مکارم شیرازی
- ۹- عالم عجیب ارواح؛ سیدحسن ابطحی
- ۱۰- حیات پس از مرگ؛ علامه طباطبایی

زیر نویسها:

- ۱- معاد، اثر آیت الله سید عبدالحسین دستغیب و عالم عجیب ارواح، سیدحسن ابطحی
- ۲- زندگی جاوید و حیات اخروی، استاد مطهری، ص ۲۲، انتشارات صدرا
- ۳- بحار الانوار، جلد ششم، صفحه ۲۵۵
- ۴- حیات پس از مرگ، علامه طباطبایی، صفحه ۴۱، دفتر انتشارات اسلامی
- ۵- وجود بقاء روح و زندگی پس از مرگ - معاد، ناصر مکارم شیرازی
- ۶- وجود بقاء روح و زندگی پس از مرگ - معاد، ناصر مکارم شیرازی
- ۷- زندگی جاوید و حیات اخروی، استاد مطهری صفحه ۱۲، انتشارات صدرا
- ۸- حیات پس از مرگ، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، ص ۳۸، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی
- ۹- حیات پس از مرگ، علامه فقید سیدمحمدحسین طباطبائی، ص ۶۸، انتشارات اسلامی
- ۱۰- مبدأ و معاد، آیه الله جوادی آملی، ص ۳۰۸ - ۲۹۹، انتشارات الزهراء
- ۱۱- مبدأ و معاد، آیةالله جوادی آملی، ص ۳۱۱، انتشارات الزهراء